

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

گزارش نشست نقد کتاب

منزلت عقل در هندسه معرفت دینی

اثر آیت الله عبدالله جوادی آملی

اشاره:

در ماه پایانی سال گذشته جلسه نظریه‌پردازی دینی با موضوع «منزلت عقل در هندسه دینی» در موسسه علمی، فرهنگی فهیم قم برگزار شد. کتاب منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، حاوی نظریه‌ای از آیت‌الله جوادی آملی است که طی آن عقل هم‌تراز نقل جای گرفته، مکشوفات علمی آن با فرض در نظر گرفتن مبدأ فاعلی، علوم دینی محسوب می‌شود. در این جلسه اصل نظریه توسط حجت الاسلام والمسلمین سعید جوادی آملی تقریر و توسط حجت الاسلام والمسلمین محمدتقی سبحانی مورد نقادی قرار گرفت. در این مناظره چندین بار میان آنان گفتگو و طرفین از دیدگاه خود دفاع کرده‌اند اما در این مجال تنها نکات اصلی این بحث مورد توجه قرار گرفته است.

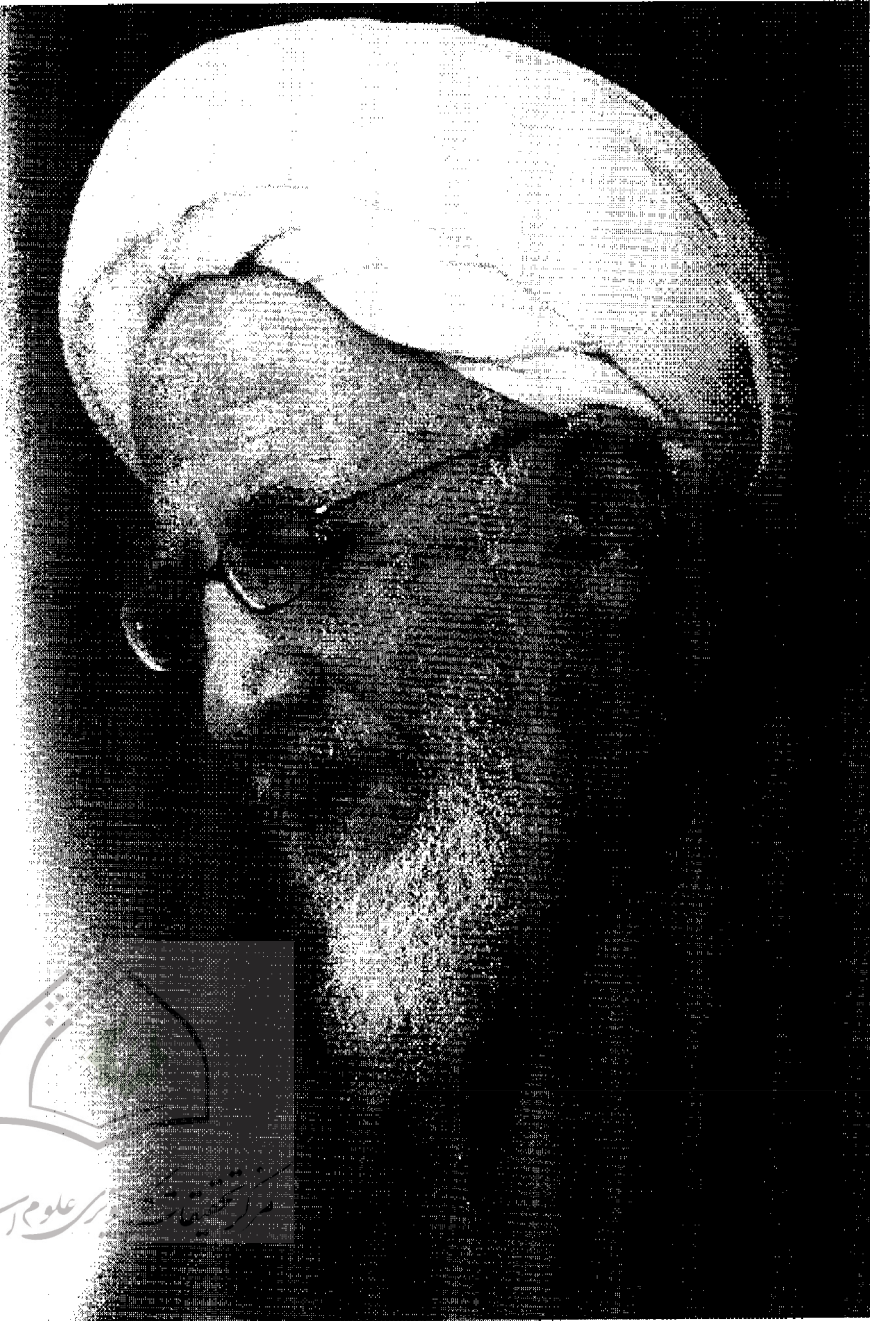
«لا إله إلا الله» است که الوهیت را منحصر در ذات الهی می‌کند و در نسبت به غیر خداوند هم نفی می‌کند، این حکم و دین، فقط و فقط از آن خداست و غیر خداوند در این حوزه که حوزه ایجاد و آفرینش دین هست نقشی نخواهند داشت. دقیقاً مثل حوزه تکوین است همان‌طور که در حوزه تکوین جز اراده الهی و اراده تکوینی خدا حضور ندارد، در حوزه تشریح هم جز اراده تشریحی حق، نقشی نخواهد داشت. اراده تکوینی و اراده تشریحی، فقط از آن حق سبحانه تعالی است. لذا شارع فقط و فقط خداوند عالم است همان‌طور که خالق فقط خداوند عالم است. حتی عقول کامله، انبیاء، رسول مکرم اسلام که عقل کل شناخته شده‌اند در این رابطه هیچ حضوری نخواهند داشت. همان «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقْوَابِ» [۱] شامل همه انبیاء و اولیاء است چه رسد به عقول دیگران. یکی از مطالبی که در این کتاب به آن اصرار شده است این است که انبیاء الهی فقط در حد علت قابل‌اند و قابلیت محض دارند و هیچ اراده‌ای از خودشان در حوزه دین و ایجاد و تشریح نخواهند داشت، این حوزه مختص به ذات اقدس اله است.

حوزه بعدی حوزه معرفتی است ولی معرفت در دو سطح و دو لایه مطرح است؛ سطح اول معرفت، معرفت معصومانه و معرفت کامله است، معرفتی است که هیچ شائبه‌ای در آن نیست. نه تنها عین الیقین است بلکه حق الیقین است. تمام آنچه را که پروردگار عالم به عنوان شریعت و دین ایجاد و تشریح فرموده و منطقه وحی است. سطح وحی است، معرفت آن معصومانه است، بی‌شائبه است، هیچ شبهه‌ای، اشتباهی به تعبیر حضرت آقا نه اشتباه عملی و نه اشتباه علمی، نه خطائی و نه خطیئه‌ای در این حوزه راه ندارد، هر چه که به وحی برمی‌گردد معصوم است و تلقی هم تلقی معصومانه

حجة اسلام والمسلمین سعید جوادی آملی:
باید در فهم و معرفت دین، شیوه و روش خاص خودش را شناخت. دین ابعاد وسیعی چون عقائد، معارف، اخلاق، حکم، فقه و حقوق دارد، ولی راه شناخت و طریق معرفت نسبت به دین خیلی روشن و شفاف ارائه نشده است. آنچه که ما الان به عنوان اصول فقه داریم، بیشتر کاربرد فقهی دارد. یعنی روشی است برای فهم احکام و فقه، اما اینکه روش جامعی باشد که همه ابعاد دین، جهات عقیدتی، اخلاقی، و ابعاد دیگر دین را بشناساند، شاید کافی و کارساز نباشد. به عبارت دیگر این نظریه که عقل را کنار نقل می‌نشانند، توسعه‌ای است در علم اصول که زمینه فهم جامع نسبت به همه ابعاد دین را فراهم می‌کند. آثار و نتایج فراوانی دیگری نیز برای این نظریه هست که بعضاً در کتاب آمده است.

در این کتاب چند نکته اساسی وجود دارد که باید به دقت مورد توجه باشد. نکته اول؛ این که دین در سه سطح قابل طرح هست؛ یک سطح به هستی و وجود دین برمی‌گردد و دو سطح آن به معرفت دین برمی‌گردد. سطحی که به هستی دین، به کون و وجود دین برمی‌گردد، اختصاص به ذات اقدس اله دارد و احدی در این حوزه حضور نخواهد داشت. این «إن الحکم إلا لله» هم جهت اثباتی دارد و هم جهت سلبی. مثل کلمه





که نقل آن چیزی است که از سوی انبیاء الهی از وحی برای ما ارائه شده است، بلکه هیچ تردیدی نیست که تمام حروف و حرکات قرآن وحی است اما این حروف و حرکات و الفاظ به اقتضای این که لفظاند و عبارت‌اند و امثال ذلک، برای رساندن معنا، حجابی دارند و تبعاً این حجاب اجازه نمی‌دهد معنا آن گونه که در واقع وجود دارد به ذهن ما برسد لذا درصفت نقل، این همه اختلاف بین علماء می‌بینید. ما باید عنایت داشته باشیم که ما الان در خدمت نقلیم نه در خدمت وحی، انبیاء در خدمت وحی‌اند، ما در خدمت نقلیم و نقلی که از پس حجاب لفظ دارد با معنا ارتباط برقرار می‌کند، با حقیقت دارد ارتباط برقرار می‌کند این‌جا ما عقل را می‌توانیم کنار نقل بنشانیم.

اما مراد از عقل که در این‌جا کنار نقل نشسته است چیست؟ مراد از عقل همان دلیل عقلی است نه قوه تفکر و نه تفقه، دلیل عقلی مثل دلیل نقلی ولی ادله عقلی که در تمام حوزه‌های علوم اعم از علوم انسانی، علوم تجربی و طبیعی راه دارد. این ادله عقلی را حضرت استاد در چهار صورت و در چهار جلوه تعریف فرموده‌اند: صورت اول: عقل تجربی است. دلالتی است که در علوم تجربی و حسی به کار می‌رود. بلکه ابزار علوم طبیعی و علوم تجربی حس و تجربه است ولی اگر این حس و تجربه به عقل تکیه نکند و به یک قیاس عقلی و برهانی در نیاید، نمی‌تواند برهان باشد. حس و تجربه مستند به یک قیاس برهانی است که اگر یقین ایجاد نکند طمأنینه ایجاد می‌کند همان طوری که نقل طمأنینه ایجاد می‌کند.

جلوه دیگری از عقل که اصطلاحاً می‌گویند عقل نیمه تجربیدی، در ریاضیات به کار می‌رود. چون ریاضیات متکی به ماده نیست. همین که از ماده جدا می‌شود، در حقیقت یک نوع تجربیدی برایش اتفاق می‌افتد. هیبتی دارد، شکلی دارد، ابعادی، طول و عرض و عمقی برایش هست ولی ماده ندارد. چون ماده ندارد نیمه تجربیدی است و عقلی که در آن به کار می‌رود عقل نیمه تجربیدی نام دارد. جلوه سوم از عقل، عقل تجربیدی است که از ماده تجربیدی می‌کند، از جزئیت تجربیدی می‌کند، از غواشی ماده تجربیدی می‌کند. همان عقلی است که در فلسفه کاربرد دارد و فهم حقائق مجرد با عقل تجربیدی است. و مرحله چهارم عقل تجربیدی ناب است که از هر نوع به اصطلاح غواشی منزّه است. نه تنها از جزئیت و ماده و غواشی ماده، بلکه وهم و قیاس و ظن و گمان و امثال ذلک هم ندارد. اگر چنین عقلی نصیب شد در حوزه عرفان نظری کاربرد دارد. عقل بالاخره چون کنار قیاس است، کنار وهم است، بالاخره حب و بغض‌ها در آن دخالت می‌کند، حاج آقا می‌فرمایند سر این که عرفان نظری پیشرفت چندانی ندارد چون عقل تجربیدی ناب کمتر

عقل که نمی‌تواند بالاتر از علم حصولی راه پیدا کند و از علم الیقین بگذرد. بلکه تا آن جایی که لفظ، عبارت و مفهوم است، عقل راه دارد ولی وحی که حوزه عینیت است، شهود حقیقت است، قطعاً راه ندارد. لذا کنار هم نشان دادن عقل و وحی هم ناصواب است. وحی یعنی معرفت زلال، عقل یعنی معرفت غیر زلال. معرفت معصومانه، وحی است، معرفت غیر معصومانه عقل است و هرگز این‌ها را نمی‌شود کنار هم نشان داد و این هم یک توهم و یک پندار ناصواب است.

از همین‌جا است که صف انبیاء با صف فقهاء و حکماء و عرفاء کاملاً جداسست. همان‌طور که فرموده‌اند: لایقاس بنا أحد؛ هیچ عارفی، هیچ حکیمی قابلیت تساوی و شائیت برابر با انبیاء ندارد. همان طوری که چیزی با وحی قابل مقایسه نیست، هیچ کسی با انبیاء هم قابل مقایسه نیست. نکته‌ای که در این‌جا بسیار قابل توجه است و متأسفانه این خلط دامن‌گیر و فضای غالب را گرفته، این است که بین این دو لایه از معرفت، به صورت روشن و شفاف تفکیک وجود ندارد. ما فکر می‌کنیم که وحی همان نقل است، نقل همان وحی است. حال آن



وجود دارد که بتواند حقائق شهودی را آن گونه که هست بدون هیچ حاشیه‌ای، بدون هیچ شائبه‌ای، منزّه و مجرد بخواهد ارائه بکند. بله شخص می‌تواند با تهذیب، با تصفیه نفس و از طریق سیرو سلوکی که دارد حقیقت را مشاهده بکند ولی بخواهد آن حقائق شهود شده را پیاده بکند باید یک عقلی داشته باشد که از همه امور؛ از جزئیت، از ماده، از غواشی ماده، از قیاس، وهم، گمان، ظن، حب و بغض‌ها، گرایش‌ها، از همه و همه بی‌الایش باشد، پاک و منزّه که بتواند حقیقت را آن گونه که هست بیابد. این چهار گونه از ادله‌ای هستند که می‌توانند در حوزه دین مؤثر باشند.

پس عقل همان‌طور که بیان شد کارش معرفت و کشف است با آن شیوه‌هایی که در اختیار گرفته است در علوم تجربی با تجربه، در علوم نیمه تجربی با حیثیت‌هایی که در ریاضیات به کار می‌رود، در علوم تجریدی ناب با ادله خاص خودش و با منطقی که دارد و همین‌طور می‌تواند با شناخت حقائق؛ از جمله حقائقی که وجود دارد حقیقت دین است آن چیزی است که به عنوان تشریح از آن یاد شده است، مجموعه عقائد، اخلاق، حکم و احکام.

حال سؤال این است، چه چیزی از این حقیقتی که به عنوان وحی در اختیار پیغمبر و انبیاء الهی قرار گرفته است کشف می‌کند؟ ابزار کشف برای این گونه از حقائق نقل است. نقل گرچه به لحاظ الفاظ عبارات نقل هستند ولی فهم نقل به وسیله عقل است. تا قبل از اینکه ما به مرحله وحی برسیم بحث مبدأ و اوصاف مبدأ، نبوت و اوصاف نبوت، وحی، اعجاز، عصمت، همه و همه این‌ها را عقل کشف می‌کند. اصلاً حقیقت دین را عقل کشف می‌کند؛ خدا، اوصاف الهی و این که این اوصاف عین یکدیگر هستند، عین ذات هستند، خداوند تکوینی دارد، تشریحی دارد، برای تشریح انبیا هستند، انبیاء الهی معصوم‌اند، انبیاء با اعجاز خودشان را به عرصه انسانی می‌آورند، انبیاء کتاب الهی را به همراه دارند، همه و همه این‌ها به وسیله عقل است. عقل تنها مصباح نیست. در این کتاب روی سه واژه تاکید شده است؛ مفتاح، مصباح و میزان. آیا عقل مفتاح است، مصباح است، یا میزان؟ آقا فرمودند که عقل مفتاح است و مصباح، عقل میزان نیست. عقل فقط می‌تواند نشان بدهد که چی هست و چی نیست اما این که چه چیزی حق و چه چیزی حق نیست جای او نیست. عقل نمی‌تواند حق جعل کند، عقل نمی‌تواند چیزی که به عنوان حکم است و حکومت دارد جعل بکند، اصلاً شأن جعل ندارد چون حیثیت امکانی دارد و موجود ممکن شأنیت جعل ندارد، شأنیت جعل و ایجاد مال واجب الوجود است. استدلال آقا در این رابطه این است: ۱. عقل موجود ممکن است. ۲. ممکن شأنیت ایجاد ندارد. پس عقل شأنیت ایجاد و حکم ندارد، نه در حوزه تشریح نه در حوزه تکوین، بلکه فقط شأنیت کشف دارد.

در پایان به یکی از نتایج و آثار این نظریه اشاره می‌کنم و آن این که آیا عقلی که در حقیقت به عنوان کاشف آمده و حیثیت معرفتی را به عهده دارد، در جهت‌گیری‌ها نسبت به اصل دین و حیثیت به اصطلاح انتشارش در سطوح مختلف، نقشی دارد یا نه؟ یکی از آثاری که برای عقل است این است که می‌فرمایند با به کارگیری عقل همه علوم را می‌توانیم در کنار نقل اسلامی کنیم. اسلامی کردن علوم یعنی چی؟ حاج آقا یک مثالی می‌زنند به این که الان حوزه ما اسلامی است، یعنی چه حوزه ما اسلامی است؟ اسلامی بودن حوزه ما برای این است که علوم ما اسلامی است. چون موضوع این علم قول خداست، مبدأ فاعلی‌اش خداست، موضوعش قول خداست، هدف و ثمره‌ای هم که برای او است خدا تعیین کرده است و نقلی را هم که ما الان در خدمتش هستیم این نقل هم داده خداست، بنابراین این حوزه، حوزه اسلامی است ما با این سازوکار حوزه خود را اسلامی می‌دانیم. حالا اگر همین اتفاق در حوزه علوم تجربی بخواهد بیفتد، چطور بیفتد؟ موضوعی که الان در علوم تجربی هست از مبدأ و معاد گسیخته است، به عنوان طبیعت، موضوع بحث واقع شده است لذا ما را در حیرت و سرگردانی می‌برد، برای اینکه از مبدأ و از منتهاش خبر نداریم اما اگر ما این موضوع را از طبیعی بودن به «خلقت» تبدیل کنیم، می‌گوئیم این موضوع، مخلوق خداست، فعل خداست. پس موضوع، طبیعت نیست، موضوع، قول الله نیست، فعل الله است. دوم این که این فعل، فعل خداست مثل قول که قول خدا بود، اسنادش به مبدأ فاعلی و واجب سبحانه تعالی اسناد تام است. حالا چه عاملی باعث کشف این مسئله است که خداوند عالم زمین را کروی قرار داد؟ عامل کشفش عقل است متأسفانه ما عقل را مصادره کرده‌ایم، از حوزه الله و دین بیرون آوردیم، عقل را بشری کردیم نقل را الهی کردیم یکی شده برون دینی، یکی شده درون دینی، این تنازع و این کشمکش وجود دارد. حال آن که کی گفته عقل بشری است؛ والله أخرجکم من بطون أمهاتکم لاتعلمون شیئا و جعل لکم السمع و الأبصار و الأفئدة، فؤاد، قلب، عقل، همه خداداد است، عقل خود بنیاد ما نداریم، عقل موهبت الهی است. بنابراین با تزریق این ویژگی یعنی ویژگی عقل که عقل الهی است، موضوع، خلقت است نه طبیعت، انسانی که دارد کشف می‌کند سازوکار کشفش، منطقی، هیچ چیز مال خودش نیست، انسان در حد علت قابل است علت مادی است و شأن علت مادی جز پذیرش و قبول صورت چیز دیگری نیست، در این صورت آن علم هم اسلامی می‌شود. بله وقتی انسان را معاذالله می‌آوریم و عقل را می‌گوئیم عقل خود بنیاد انسانی، انسان دارای عقل است، طبیعی است که این را در مقابل دیگری قرار بدهیم، اما اگر عقل را مثل نقل تجهیز کنیم، مسلح کنیم، منقح کنیم، در اختیار فهم قرار بدهیم،



نتیجه این می‌شود که وقتی ما با ادله عقلی و ادله نقلی که هر دو خداداد هستند به سراغ یکی از مخلوقات و پدیده‌های الهی رفتیم طبیعتاً آنچه که از علوم است، علوم اسلامی خواهد بود. به تعبیر حاج آقا در این صورت مراکز دانشگاهی اگر نگوییم می‌توانند منقح‌تر و پاکیزه‌تر از حوزه‌های باشند لاقلاً در سطح هم‌اند. چرا؟ چون یکی از قول‌الله سخن می‌گوید، دیگری از فعل‌الله حرف می‌زند. یکی می‌گوید خدا چنین فرمود و چنین گفت، دیگری می‌گوید خداوند چنین انجام داده است.

حجه الاسلام و المسلمین محمدتقی

سبحانی:

بنده هم خیلی خوشحال و خوشختم از این که این توفیق نصیب شد که در جمع سروران مکرم در خدمت سرور عزیزمان، دوست گران‌مایه و استاد ارجمند حاج آقای جوادی آن هم در باب یک کتاب و یک موضوع بسیار مهم به گفتگو بنشینیم. همان طوری که فرمودند کتاب به یکی از موضوعات مهم و اساسی هم دینی و هم حوزه فکر و معرفت می‌پردازد. اگر نگوییم مهم‌ترین حداقل می‌شود گفت یکی از چند مسئله اساسی فکری و دینی ماست و همیشه تاریخ هم، این مسئله که مسئله هویت دین و رابطه آن با عقل است مورد بحث و گفت و گو بوده است. حضرت استاد با کوششی که فرمودند در آثار قبلی هم جسته و گریخته گاه به صورت متمرکز اجزاء مختلف این نظریه را بازگشوده بودند و کسانی که با سیر و اندیشه ایشان آشنا می‌دانند که تقریباً تمام عناصر اصلی این نظریه در سایر آثار هم وجود داشت اما جمع این‌ها در قالب یک کتاب به صورت منسجم این گام جدیدی بود که تبعاً نظریه را با ابعاد مختلفش روشن می‌کند. حضور ایشان در این عرصه به خصوص ارتباط مسئله عقل و وحی که یک مسئله کهن است با مسئله بسیار جدید و نوآمدی به نام علم دینی باز از نکات ظریف این نظریه است که قابل تأمل است. بنده شاید جزء اولین خواننده‌های این کتاب بودم و اساساً نظریه حضرت استاد را در طول همین سال‌هایی که فرمودند با علاقه دنبال می‌کردم. خیلی خوشحال شدم از این که در این جلسه حضور یابم که هم فهمم را از بخش‌هایی از این کتاب عرضه کنم که تصحیح بشود هم احیاناً اگر ابهامی و سؤالی دارم مطرح کنم و ان شاءالله این بحث و گفت و گو، فضای این موضوع را بازتر و جدی‌تر کند.

این کتاب را می‌توان به سه مسئله اصلی تقسیم کرد البته غیر از این سه مسئله اصلی که در این کتاب پیایی آمده و در مجموع اجزای نظریه را شکل می‌دهد، نتایج، نکات، التفات‌های متعددی در این مجموعه وجود دارد که خودش جای بحث و مطالعه مستقلی است. مسئله اول؛ تعریف دین و قلمرو آن و برداشتی است که ما باید از دین داشته باشیم، مسئله دوم؛

عقل، کارکرد، حدود و فهم عقل و نسبتش با حدود دین است و مسئله سوم؛ مسئله علم دینی است که اساساً علم دینی چیست؟ و رابطه میان علم به معنای جدید آن با ارزش‌ها، معارف و احکام دینی چگونه است؟ این سه مسئله که در ارتباط نزدیک با هم دیگر مطرح شده می‌تواند آن پیکره کار را بسازد در ضمن این مباحث اشاره فرمودند نکاتی مانند این که آیا عقل کاشف است یا می‌تواند امر هم باشد، مولویت داشته باشد یا نه؟ و به تبع نتایجی که بر این نظریه بار شده که مسأله تقویض در شریعت است که از بحث‌های مهم روایات ماست و در بین علماء و فقها هم بحث شده است.

من از همان اول آغاز می‌کنم. نکته نخست در باب معنای دین است، به‌خوبی اشاره فرمودند که حضرت استاد بین مقام تکوین دین، هستی‌شناسی دین و مقام معرفت‌شناختی دین تفکیک کردند. در مقام معرفت‌شناختی معرفت نبی از دین را با معرفت ما از دین، باز تفکیک شد. آنچه در عبارات کتاب آمده ملاحظاتی است که جای توضیح بیش از این را می‌طلبد. چون حضرت استاد در صفحه ۱۹ در ذیل عنوان مراد از دین فرمودند که: دین مجموعه‌ای از عقاید، اخلاق، قوانین فقهی و حقوقی است که از ناحیه خداوند برای هدایت و رستگاری بشر تعیین شده است. بعد فرمودند این مصنوع و مجعول خداست. و اضافه فرمودند که آنچه که حقیقت دین است صرف گزاره‌هاست و

إلا محکی این گزاره‌ها دین نیست و مثال هم زدند. حالا در قدم اول سؤال این است که حقیقت دین کدام است؟ آن جایی که فرمودند عقل در کنار نقل کاشف از حقیقت دین است، می‌پرسیم عقل چیست؟ می‌فرمایند عقل به انواع مختلفش؛ تجربی، تجربیدی، نیمه تجربیدی، ناب همه این‌ها عقل است. آیا تمام آن چیزی که ما از طریق عقل آن هم به مراتب چهارگانه، دست پیدا می‌کنیم جزء دین است و می‌توانیم آن را دین بنامیم؟ یعنی هر چه را که ما با عقل کشف می‌کنیم ولو با عقل تجربی و استقرائی بگوئیم دین این است، خوب این یک سؤالاتی را برمی‌انگیزد، پس چه چیزی دین نیست؟ و آیا اساساً آن چیزی که ما در قرآن کریم، در شرایع الهی به عنوان دین داریم که؛ «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»، «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» شامل همه حقائق است، این اولاً؛ با ظاهر آیات ناسازگار می‌افتد، ثانیاً؛ با خود تعریف از دین که فرمودند حقیقت خارجی نیست، یک گزاره است با این هم یک مقداری اختلاف ایجاد می‌کند.

سؤال دیگر این است که بحث وحی در این میان چه خواهد شد؟ اگر قرار شد که وحی چیزی است که معصوم درک می‌کند و ما هیچ دسترسی به وحی نداریم جز از طریق نقل و عقل و عقل را هم با این سعه معنا می‌کنیم، این که بگوئیم وحی در دسترس ما نیست به چه معناست؟ مثلاً من با عقل تجربی خودم الان استقراء می‌کنم مطلبی را

یقیناً بدست می‌آورم، آیا این گزاره که مثلاً آب در صد درجه می‌جوشد، این را بگویم حاکی از وحی است، یعنی نبی مکرم اسلام این گزاره را به صورت شهودی از طریق خاص وحی و نبوت به آن دسترسی پیدا کرده بعد من با عقل خودم از طریق یک استقراء به آن می‌رسم؟ کسانی که می‌گویند وحی و عقل، بحث، بحث لفظی نیست یک نزاع واقعی است و آن این است که ما از یک سو خودمان مدارک عقلی انسانی داریم، به حجت باطنه مراجعه می‌کنیم چیزی را با عقل تجریدی یا عقل تجربی درک می‌کنیم یا با عقل ناب شهود می‌کنیم.

از سوی دیگر مجموعه‌ای از مدارک الهی است که ما را متعبد می‌کند یا فرا می‌خواند که آن پیام را از سوی خداوند درک کنیم، این را گفتیم دین یا گفتیم وحی. نزاع میان وحی و عقل در این جاست اگر ما آمدیم این قضیه را این جوری وانمود کردیم که عقل با هر نوع ادراکی ولو با استقراء ولو با مشاهده، همه این‌ها به دین می‌رسد، به نظر می‌رسد ما قبل از این که مسئله را حل کنیم، صورت مسئله را پاک می‌کنیم. چون دوباره سؤال برمی‌گردد که من در میان نقل و عقل، مجموعه‌ای از گزاره‌ها دارم می‌خواهم این را به دین منسوب کنم چه مقدار از این را می‌شود به دین منسوب کرد؟ در آن جایی که تعارض میان این‌ها است به کدام باید اخذ کنیم؟ نه به عنوان حقیقتی که خودم قبول دارم به عنوان چیزی که می‌خواهم به دین به عنوان مجموعه دین منتسب کنم. این مجموعه سؤالاتی است در باب حوزه دین مطرح است. در باب عقل باز این سؤال مطرح است که وقتی گفته می‌شود که عقل کاشف است اگر ما عقل را با همه این پهنای و این دامنه در نظر گرفتیم چه تفاوتی میان مدارک مختلف عقلی قائل می‌شویم؟ ما در سنت علمی خودمان از عقل به عنوان مجموعه گزاره‌های بدیهی و یقینی که از طریق یک قیاس یقینی ما را به نتیجه می‌رساند، یاد می‌کنیم. در این صورت تکلیف روشن است چون یقینی است، چون استنباط از بدیهیات است در مقابل هر چیز دیگری که قرار بگیرد حجت با این است، حالا اگر آمدیم دامنه عقل را وسیع‌تر کردیم گفتیم هر گونه نظریه‌پردازی علمی و تجربی جزء عقل است، هر گونه تلاش شهودی، ادراکات باطنی، آن هم بخشی از عقل است، ما مسئله عقل را دچار یک پیچیدگی کردیم که حل معضلات عقل خودش می‌شود یک پروژه و نیازمند حل و فصل.

این مسئله معضله عارفان و فیلسوفان بوده که اگر میان شهود شخصی خودم و یک گزاره که از طریق بدیهیات آن را اثبات کردم تعارضی افتاد اصل با چیه؟ به شهود تکیه کنم یا به آن استنباط عقلی؟ استنباط عقلی یک امر عام است، شهود یک امر شخصی است. اگر میان یکی از این دو با عقل تجربی اختلاف در افتاد کدام مقدم است؟ حل این مسئله ساده نیست. این را باید در این تئوری یک جایی گذاشت.

مسئله دیگری که در مسئله عقل مطرح شده و به خوبی هم تقریر فرمودند، این است که عقل از دیدگاه حضرت استاد، فقط کاشف است عقل هیچ‌گونه مولویت ندارد اشاره فرمودند بین فیلسوفان گذشته ما هم اختلاف بود که عقل عملی چیست؟ یک رأی شایع که امروز هم معمولاً قبول دارند این است که عقل عملی باید و نباید را ادراک می‌کند، در مقابل عقل نظری که هست و نیست را ادراک می‌کند. اگر اشتباه



نکنم مرحوم ابن سینا از کسانی است که این را رد می‌کند و معتقد است که عقل نظری فقط کشف می‌کند و عقل عملی قوه امره است، امر و نهی دارد. حضرت استاد آیت‌الله جوادی در این جا این را پذیرفته‌اند و تقریر کرده‌اند و مبنا قرار دادند بعد فرمودند که عقل به هیچ وجه مولویتی ندارد. خب، این جا یک سؤالی وجود دارد مولویت ندارد یعنی چی؟ فرض این است که ما عقلی داریم حالا اسمش را می‌گذاریم عقل نظری که این عقل نظری باید و نباید را کشف می‌کند، سؤال این است که باید و نباید را از طرف خودش به عنوان عقل کشف می‌کند یا این را استاد به شارع می‌دهد؟ نتیجه نهائی بحث مولویت



در عقل به این جا برمی گردد که آیا ما برای عقل، استقلالی در حسن و قبح قائلیم یا نه؟ اگر ما گفتیم در اینجا عقل فقط کاشف وحی است یعنی نباید فرق بگذاریم بین آن جایی که عقل دارد حسن و قبح را به عنوان مستقلات عقلیه کشف می کند یا آن جایی که به عنوان غیرمستقلات عقلیه کشف می کند و حال این که در همین تنوری هم باز گفته می شود که عقل ولو اسمش را بگذاریم عقل نظری، باید و نباید را کشف می کند. خوب، با این باید و نباید من چه می کنم؟ آیا می تواند انسان بر این باید و نباید اتکا کند و بر همین اساس، بدون اتکا به وحی حرکت کند یا نه؟ اگر بگوئیم نه این ممکن نیست،

می شود علم اسلامی. سؤال اولی که به ذهنم می رسد این است که اساساً این که فرمودند یک حیث فاعلی به طبیعت اضافه می شود این حیث فاعلی از کجا می آید؟ آیا این حیث فاعلی در ذات این طبیعت و معرفت ما نسبت به این طبیعت مؤثر است یا مؤثر نیست؟ این حیث مبدأ فاعلی آیا نقشی دارد در اینکه طبیعت را تبدیل به چیز دیگری بکند یا نه؟ خود ایشان فرمودند که ما باید بین عقل تجربی و عقل تجریدی تفکیک کنیم و به درستی فرمودند بسیاری از این روشنفکران، متفکران معاصر چون خلط بین عقل تجریدی و تجربی کردند خیلی مشکلات درست کردند. اگر کسی بین عقل تجربی و

تجریدی تفکیک می کند یعنی معنایش این است که به دانشمندان می گوید شما زمانی که دارید به نفت و گاز نگاه می کنید باید با عقل تجربی نگاه کنید، به فیلسوفان می گوید شما زمانی که به نفت و گاز نگاه می کنید به عنوان معلول یک علت الهی به آن نگاه بکنید. آیا نتیجه اش جز این خواهد بود که ما بگوئیم هر آنچه را امروز در علوم طبیعی موجود وجود دارد، علم اسلامی است؟ و اگر ما چنین چیزی را مطرح بکنیم آیا اساساً موضوع علم دینی از اساس منتفی نمی شود؟ صرف اضافه کردن مبدأ فاعلی به این طبیعت چه چیزی به شناخت این طبیعت اضافه می کند؟ ماهیت نفت و گاز را عوض می کند؟ فهم من را از ماده تغییر می دهد؟ اگر این هست در عبارت این کتاب نیست وانگهی ایشان فرموده اند که اگر کسی از این طریق عمل بکند معلوم

می شود که علم هرگز سکولار نیست هر چند عالمان سکولار باشند. فرض بر این است که حتی عالم سکولار وقتی دارد طبیعت؛ این نفت و گاز و ماده را بررسی می کند آنچه را که به آن می رسد، این علم دینی است. پس بنابراین علم، اصلاً سکولار و غیرسکولار ندارد، می گوئیم آن مبدء فاعلی کجا رفت؟ اگر ادراک مبدأ فاعلی تأثیری در فهم این ماده ندارد پس بنابراین ما الان هر چه داریم می فهمیم همه این ها علوم دینی اند پس آن مبدأ فاعلی هم که قبلاً می گفتیم اضافه تشریفی بود یعنی گفتیم خوب است که فیلسوفان هم در کنار عالمان طبیعی بروند در باب مبدء فاعلی بحث کنند. معنایش این است که عالم سکولار نمی تواند علم دینی تولید کند پس ما نباید بگوئیم علم سکولار نیست هر چند عالم سکولار است، باید بگوئیم حتماً برای بدست آوردن علم دینی عالم دینی باشد که مبدأ فاعلی و غائی را بررسی کند، ادله نقلی را هم ببیند و به این نتیجه برسد.



مشکل بیدهای آغازین و اساساً مشکل دور لازم می آید و اگر بگوئیم که نه همین مقدار هم کافی است، خوب ما می خواهیم بگوئیم مولویت هم چیزی بیش از این نیست یعنی عقل چیزی را می فهمد، به شارع هم استناد نمی دهد.

اما محور سوم که بحث علم دینی است، همان طوری که به خوبی تقریر شد فرموده اند که تفاوت میان آن دانش های موجود که علوم طبیعی نام گرفته و دانش هایی که ما می گوئیم دانش های دینی است در این است که ما مبدأ فاعلی یا مبدأ غائی را ببینیم یا نبینیم؟ حتی مثال زدند در این کتاب به مثال نفت و گاز و این ها، که کسانی که در گازشناسی و زمین شناسی و امثال این ها کار می کنند این ها اگر علت فاعلی را در نظر نگیرند وارد این جزئیات بشوند، می گویند طبیعت، (علم غیر دینی) اما اگر همین ها توجه کنند که همین نفت با این خصوصیات معلول ذات اله است یک غایتی دارد این طبیعت می شود خلقت، علمی که ما به آن پیدا می کنیم